

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/08/10

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

مرحوم محقق (رضوان الله تعالی علیه) در مسئله‌ی نهم از مسائل ده‌گانه‌ی مقصد سوم، فروع فراوانی را مطرح فرمودند که بخشی از آنها گذشت، بخش دیگر آن فروع عبارت از این است فرمود: «وإذا اختلف الزوجان في السابق إلى الإسلام فالقول قول الزوج استصحاباً للبراءة الأصلية»، [1] یک وقت است که یک کسی اسلام آورد، دیگری اسلام نیاورد، حکم این گذشت. یک وقت است که یک کسی در تاریخ معین اسلام آورد، بعد از او دیگری اسلام آورد؛ یعنی سبق و لحوق آنها مشخص است، حکم این هم گذشت. یک وقت است که زوج و ثنی و زوجه و ثنی هر دو اسلام آوردند، یک؛ و هیچ اختلافی در سبق و لحوق ندارند؛ یعنی تقارن مورد اتفاق نیست، یقیناً می‌دانند که یکی قبل بود و دیگری بعد، این دو؛ امر سوم آن است که «من هو المتقدم» مورد اختلاف است؛ زوج می‌گوید من قبلاً اسلام آوردم بعد شما، زوجه می‌گوید من قبلاً اسلام آوردم بعد شما؛ پس هر دو اسلام آوردند و یقین دارند که تقارن نبود و اختلاف زمانی بود، منتها اختلاف آنها در تعیین سبق و لحوق است. در بحث قبل هم اشاره شد که این‌گونه از مسائل برای حوزه‌های قم و مانند قم، محل ابتلا نیست؛ اما در فضای خارج از کشور دانشجویانی که یکی کمونیست و یکی غیر کمونیست است، یکی از کمونیستی توبه می‌کند و مسلمان می‌شود، یکی - معاذالله - از اسلام به کمونیستی ارتداد می‌کند، این مسئله‌ی روز این دانشجویهاست؛ چه دخترها و چه پسرها.

مرحوم شیخ انصاری (رضوان الله تعالی علیه)؛ مثل صاحب جوهر و اینها اصل بحث را در کتاب شریف النکاح جلد بیست از مجموعه‌ی آثار و تألیفات مرحوم شیخ انصاری که در کنگره ایشان چاپ کردند، شماره بیست مربوط به کتاب النکاح است. ایشان این‌گونه از مسائل را به طور اختصار گذراندند و شاید تفصیل آن را به «اصول» واگذار کرده باشند. ایشان در صفحه 404 و 405 مسئله‌ی اسلام آوردن زن و ثنی یا مرد و ثنی را بازگو کردند؛ فرمودند: «و لو أسلم علي أربع مدخول بهنّ» - که اینها همان عبارت‌های مرحوم محقق در متن شرایع بود - «لم يكن له العقد علي خامسة ولا علي أخت احدهنّ»، بعد فرع بعدی: «و لو أسلمت الوثنية فتزوج بأختها و مضت العدة علي كفرة ثبت عقده ولا يبطل الاختيار بموتهن و لو مات بعدهنّ قبل الاختيار أقرع» قرعه زده می‌شود، «و لو مات قبلهنّ فعليهنّ جُمع العدة»؛ همه‌شان باید عده نگه بدارند. اینجا است که این علم اجمالی آیا به علم تفصیلی برمی‌گردد یا نه؟ چرا این علم اجمالی منجز است؟ همان فتوایی که مرحوم محقق در متن شرایع داد، بعد محقق کرکی پذیرفت، بعد شهید ثانی پذیرفت، بعد صاحب جوهر پذیرفت و از آن دفاع کرد، مرحوم شیخ انصاری هم پذیرفت، فرمود: «و لو مات قبلهنّ فعليهنّ جُمع العدة» همه آنها باید عده نگه بدارند؛ ولی «و ترثه أربع منهنّ»، آن‌گاه «توقف حصة الزوجات حتي يصطلحن أو يقرع أو يشترک بينهنّ»؛ یا تصالح کنند که نزاع برطرف شود، یا

قرعه می‌زنند که «لکل امر مجهول» مثلاً، یا نه، حاکم شرع به نحو تساوی بین اینها توزیع می‌کند. «و لو مات قبل إسلامهنّ لم يرثن»، این هم روشن است. «و عليه النفقة علي المسلمات في العدة حتي يختار»؛ اگر زوج اسلام آورد و در زمان عدّه این زن‌ها هم اسلام آوردند، تا این شخص زنده است باید نفقات اینها را بپردازد. حالا چون بیش از چهار نفرند نفقه همه را باید بپردازد؛ تا چهار نفر را اختیار کند بقیه آزادند.

اینکه فرمود: «و عليه النفقة علي المسلمات»؛ یعنی آن زن‌هایی که اسلام آوردند، در زمان عدّه «حتي يختار»؛ یعنی آن چهار نفر را اختیار کند، «و کذا لو أسلمن قبله». اینکه نفقه‌ی همه بر او واجب است، یک؛ اینکه عدّه بر همه واجب است، دو؛ این هیچ راه حلی ندارد مگر اینکه یک علم اجمالی است که یک بند مشترک دارد. یک علم اجمالی بیگانه است؛ مثل اینکه شخص علم اجمالی دارد که یا نماز او قضا شد یا نماز دیگری قضا شد، این یک علم اجمالی بیگانه است؛ چون یک بند مشترک و اصل مشترک ندارند. اما مسئله عدّه و مانند آن یک حق مشترک یا حکم مشترک است؛ الآن دوتا فرزند هستند یا دو نفرند فرزند کسی نیستند، ولی می‌دانند این شخصی که در حال اضطرار و فقر است «واجب النفقه» یکی از اینهاست، باید تأمین کنند؛ او نمی‌تواند بگوید من شک بدئی دارم - بدئی نه بدوی! «بدو» یعنی بیابان، «بدء» یعنی ابتدا؛ پس شک بدئی - و براءت جاری است؛ سرّ آن این است که به یک جای واحد بند هستند. این با سه چهار تعبیر و با سه چهار عبارت و اینها حل نمی‌شود. مرحوم شیخ که اینجا دوتا فتوای جدّی داد به وجوب عمل به اطراف علم اجمالی، حتماً باید در «اصول» حل می‌کرد. در مسئله «نفقه» فرمود بر این زوج واجب است که نفقات همه آنها را بدهد، این یک چیز روشنی است؛ برای اینکه مکلف واحد است، این خیلی پیچیده نیست؛ او نمی‌داند که کدام فرد از این شش نفر جزء چهار نفرند که او اختیار می‌کند؛ او علم اجمالی دارد به اینکه چهارتایی از اینها چون روشن نیست باید نفقه‌ی هر شش تا را بپردازد. در این مسئله چون مکلف واحد است، خیلی راه علمی نمی‌خواهد. اما آن فرع اولی که زن‌ها نمی‌دانند کدام یک از آنها مورد اختیار این شوهر قرار می‌گیرند، فرمود: «و علیهنّ العدة جُمع»؛ همه آنها باید عدّه نگه بدارند، این برهان می‌خواهد، این را حتماً ایشان در «اصول» حل کرده است؛ وگرنه اینجا بحث مبسوط را لااقل یک مقداری که صاحب جواهر و اینها اشاره کردند، باز می‌کرد.

پس در دو فرعی که مرحوم شیخ فتوا به وجوب احتیاط داد یک فرع آن «بین الرشد» است که فرمود: «و لو مات قبل إسلامهنّ لم يرثن»، بعد فرمود اگر این زوج اسلام بیاورد و این شش تا زن هم اسلام بیاورند باید نفقه‌ی هر شش نفر را بدهد با اینکه دو نفر زائد بر أربع هستند و همسر او نیستند؛ اما چون او اختیار نکرد آنها اطراف علم اجمالی‌اند «و عليه النفقة علي المسلمات مسلمات في العدة»؛ یعنی آن زن‌هایی که در حال عدّه اسلام بیاورند «جُمع» باید «حتي يختار» اینجا روشن است، برای اینکه اطراف علم اجمالی‌اند با وحدت مکلف؛ اما در آن فرع قبلی فرمود: «و لو مات قبلهنّ فعليهنّ جُمع العدة»؛ هر شش زن باید عدّه نگه بدارند. اینجا شیخ به طور قطع گفت، چه اینکه مرحوم محقق به طور قطع گفت، صاحب جواهر به طور قطع گفت، شهید به طور قطع گفت، محقق کرکی (رضوان الله علیه) به طور قطع گفت، محققان و متأخران بعدی هم به طور قطع گفتند. این باید در «اصول» خوب صاف و روشن شود که چون به یک اصل جامع برمی‌گردد، شبیه علم تفصیلی است که از علم اجمالی متولد می‌شود. پرسش: بین نفقه و ارث تلازم هست؟ پاسخ: نه، گاهی ممکن است که نفقه باشد و ارث نباشد، در سبق و لحوق فرق می‌کنند. عدّه هست، نفقه هست، ارث هست. گاهی می‌بینید از این طرف، چون آن مرد مُرد و این زن زنده است باید عدّه نگه بدارد،

گاهی در تقدم و تأخر است که جا برای نفقه است جا برای عده نیست. این سه تا موضوع چون فرق دارند، سه تا عنوان دارد و سه تا دلیل؛ مسئله «قرعه» را در بعضی جاها مطرح کردند و در بعضی جاها مطرح نکردند. اگر قرعه اماره باشد، هر سه جا به وسیله یک قرعه مسئله حل خواهد شد. چون در اماره بودن قرعه، اینها تأمل دارند، لذا با قرعه واحد مشکل این گونه از مسائل را نتوانستند حل کنند.

حالا در مسئله رها شدن، روایتی است در وسائل، ابواب «موانع ارث»، باب ششم، روایت چهارم این است که این «کَمَا تَبَيَّنُ الْمَطْلَقَةَ» [2] مرحوم صاحب جواهر [3] دارد به اینکه همین روایت به نقل شیخ طوسی (رضوان الله تعالی علیه) دارد که «کَمَا تَبَيَّنُ الْمَطْلَقَةَ ثَلَاثًا» [4] چون یک چنین اختلافی هست که آیا این به منزله مطلقه رجعیه است که «المطلقة الرجعية زوجة» [5] یا به منزله مطلقه ثلاثه است که «بائنة»؛ لذا نمی شود به این روایت استدلال کرد. ولی این روایت چهارمی که صاحب وسائل نقل کرد این کسی که رها شد «کالمطلقة» است. اما بنا بر اینکه مطلقه ثلاثه باشد، دیگر به منزله زوج بودن و عده داشتن و نفقه داشتن و مانند آن مطرح نیست.

حالا ایشان فرمودند: «و إذا اختلف الزوجان». طرح این مسئله برای آن است که قاضی وقتی بر منصب قضا نشسته است بحث فقهی نمی کند، او قبلاً باید بحث فقهی آن را تمام کرده باشد؛ یعنی قانون قضا را نوشته باشد، بعد در محکمه برابر آیین دادرسی آن احکام ثابت شده ای فقهی را اجرا کند. الآن اختلاف زن و شوهر در سبق و لحوق اسلام است، این قاضی چطور می تواند حکم کند؟ این قاضی باید قبلاً مسئله را روشن کرده باشد و بعد برابر آن حکم کند. وظیفه ای او فقط این است که تشخیص بدهد که چه کسی مدعی است و چه کسی منکر، تا از مدعی بینة بخواهد و از منکر سوگند؛ اما حالا «من هو المدعی»؟ «من هو المنکر»؟ این را باید قبلاً ثابت کند.

صورت مسئله این است که زن و مرد هر دو مثلاً کمونیست بودند، ملحد بودند و یا وثنی، و هر دو اسلام آوردند و یقین دارند که یکی قبل از دیگری اسلام آورد، اینها محور یقین است؛ اسلام آنها یقین، سبق و لحوق آنها هم یقین. پس در تقارن اتفاق دارند که چنین چیزی اتفاق نیفتاد؛ منتها اختلاف دارند که «من هو السابق»؟ اینها آمدند برای نفقه؛ اگر چنانچه مرد قبلاً اسلام آورده باشد و اینها اسلام نیاورده باشند، نفقه را حق ندارند و اگر اسلام اینها قبل از اسلام مرد باشد، نفقه حق دارند. پس فعلاً اختلاف در ارث نیست، اختلاف در عده نیست، اختلاف در نفقه است؛ زن ها می گویند ما قبل از تو مسلمان شدیم و نفقه طلب داریم، مرد می گوید شما بعد از من اسلام آوردید، نفقه طلب ندارید؛ وقتی من اسلام آورده بودم شما در آن یک ماه اسلام نیاورده بودید مثلاً، از من نفقه طلب ندارید. پس محور دعوای سبق و لحوق، دادن نفقه و عدم نفقه است.

حالا چه کسی منکر و چه کسی مدعی است؟ اگر گفته شد مدعی کسی است که قول او مخالف با اصل باشد، منکر آن است که قول او موافق با اصل باشد، اصل در مسئله چیست؟ اصل در مسئله را مرحوم محقق یک طور بیان کرد، بعد بر او اشکال شد، بعد دفاع کردند و سرانجام حرف مرحوم محقق را تثبیت کردند. نظر مرحوم محقق این است که آن که در حقیقت می خواهد بگوید نفقه بر من واجب نیست یعنی مرد، او منکر است و قول او مقدم است در محکمه قضا «مع الحلف» - اینکه می گویند: «يقدم قوله» یعنی «مع الحلف» - مرد می گوید من قبلاً اسلام آوردم، شما یک ماه بعد اسلام آوردید، نفقه ای یک ماه از من طلب ندارید؛ چون وقتی کافر بودید نفقه طلب ندارید. زن می گوید من قبل از شما اسلام آوردم، اگر زن اسلام بیاورد و مرد کافر باشد، نفقه واجب است. اصل در مسئله عدم وجوب اتفاق

است؛ چون انفاق روز بروز واجب می‌شود، این‌طور نیست که انفاق ماه یا انفاق سال یکدفعه واجب باشد، انفاق روز بروز واجب است، پس تکالیف متعدد است. تا زمان اسلام، نفقه واجب بود، بله! در زمان مورد اختلاف نمی‌دانیم نفقه واجب است یا نه؟ اصل عدم وجوب نفقه است. چون اصل عدم وجوب نفقه است، ایشان می‌گویند «استصحاباً» برای نفی وجوب؛ استصحابی در کار نبود تا مرحوم محقق بگوید «استصحاباً» برای اینکه قبلاً زوجیت بود و استصحاب زوجیت بود و استصحاب وجوب نفقه؛ بله چون نفقه، نفقات است نه نفقه واحده، تکالیف است نه تکلیف واحد، هر روز تکلیف جدید است و چون هر روز تکلیف جدید است شک جدید است و چون شک جدید است اصل عدم وجوب است. پس قول، قول زوج است، نفقه هم واجب نیست «مع الحلف»، چرا؟ چون نفقه تکلیف واحد نیست، بلکه نفقات است، هر روز یک تکلیف دارد.

بزرگان دیگر اشکال کردند گفتند به اینکه ما یک شک سببی و مسببی هم داریم؛ شما درباره نفقه شک کردید که آیا نفقه واجب است یا نه؟ گفتید نفقات است نه نفقه واحده، هر روز نفقه‌ی خاص خودش را دارد. ما دیروز یقین داشتیم نفقه است، امروز شک داریم نفقه است یا نه؟ عدم وجوب؛ سخن از استصحاب نیست، برائت است. دیگران گفتند این شک، شک سببی و مسببی است؛ ما چرا شک داریم که نفقه واجب است یا نه؟ برای اینکه شک داریم زوجه است یا نه؟ چون اگر مرد سابقاً اسلام آورده باشد و اسلام زن یکماه بعد باشد، در این یکماه که مرد مسلمان بود و زن همچنان کمونیست یا وثنی، این زوجه او نیست؛ چون زوجه او نیست نفقه ندارد. پس شک در وجوب نفقه و عدم وجوب نفقه، مسبب از شک در زوجیت و عدم زوجیت است؛ اگر زوجه او باشد نفقه او واجب است و اگر زوجه او نباشد واجب نیست. چون اصل سببی و مسببی داریم، یک؛ و چون زوجیت امر ثابت واحد مستمر است، دو؛ و زوجیت، زوجیات نیست، سه؛ پس جا برای استصحاب است. این زن دیروز زن این مرد بود، «الیوم کما کان». وقتی استصحاب زوجیت کردیم که سبب نفقه است و زوجیت امر واحد مستمر است، نه زوجیات باشد، تقدیری در کار نیست، اصل سببی هم جاری است، نوبت به اصل مسببی نمی‌رسد؛ پس بنابراین نفقه واجب است. پرسش: ...؟ پاسخ: اگر مرد اسلام آورده و زن وثنی است، کمونیست است، این زوجیت منقطع می‌شود. ما شک داریم که اسلام مرد قبل بود یا نه؟ اما در بقای زوجیت که شک نداریم. می‌گوییم قبل از تغییر دین، این زن، زن این مرد بود الآن «کما کان». بنابراین چون شک سببی و مسببی هست شک در سبب جاری است سبب هم امر واحد مستمر است، آثار نفقه بر او بار است. پس قول زوج که می‌گوید «من نفقه بدهکار نیستم» این قول مخالف اصل است، موافق اصل نیست. پرسش: ...؟ پاسخ: این زوجیت قبلاً بود ما نمی‌دانیم اسلام آمده بهم زده یا نه؟ اگر چنانچه این مرد قبلاً همسر این زن بود، ما نمی‌دانیم که یک عاملی پیدا شد این زوجیت را بهم زد یا نه؟ زوجیت را استصحاب می‌کنیم. اگر مرد مسلمان شده باشد و زن کافر باشد، اگر کتابیه باشد که همچنان باقی است و اگر کتابیه نباشد در عده است و به او مهلت می‌دهند. به هر حال این زوجیت به هم خورد یا بهم نخورد؟ نفقه متعدد است «لکل یوم نفقة»؛ اما زوجیت که متعدد نیست بگوییم «لکل یوم زوجية» ما نمی‌دانیم عاملی پیدا شد که این زوجیت را بهم زد یا نزد؟ زوجیت را استصحاب می‌کنیم. پرسش: آیا بر نفس زوجیت، نفقه واجب است؟ پاسخ: بله. پرسش: ...؟ پاسخ: نه، معلوم نیست که کدام یکی مقدم شد؛ چون اگر چنانچه اسلام زن قبل باشد و اسلام مرد بعد باشد زوجیتی که نفقه بیاورد هست، نفقه بر او واجب است. ما نمی‌دانیم که چیزی آمده، آن زوجیتی که سبب نفقه است را بهم زده یا نه؟ استصحاب می‌کنیم. درست است تمکین نمی‌تواند بکند، درست است که بخشی از آثار زوجیت بار نیست؛ اما وجوب نفقه که بار است. حالا اگر این زن مسلمان شد و مرد

همچنان کافر است و مُرد، ارث می‌برد، او یا یک هشتم یا یک چهارم ارث می‌برد؛ چون این زن مسلمة از مرد کافر ارث می‌برد. نفقه هم همین‌طور است؛ ما نمی‌دانیم چیزی که آمده، سبب نفقه را بهم زد یا نزد؟ استصحاب می‌کنیم و آن هم امر واحد مستمر و قابل دوام است. بنابراین اینکه ما بگوییم قول زوج موافق با اصل است و زوج منکر است و «یقدّم قوله مع الحلف»، این ثابت نمی‌شود.

مطلب دیگر این است که اگر ما در بحث فقهی به جایی نرسیدیم که برای ما ثابت شود کدام یک از آنها منکر هستند و کدام یک از آنها مدعی؛ چون گاهی این چنین است، این می‌شود از باب تداعی و وقتی تداعی شد از باب تحالف است، هر دو باید سوگند یاد کنند یا هر دو باید بی‌نه اقامه کنند. حالا اگر ما نتوانستیم تشخیص بدهیم که مدعی کدام است و منکر کدام است، راه قضا که بسته نیست؛ این تحالف را برای همین جا گذاشتند، تداعی را برای همین جا گذاشتند. پس اگر دست ما باز بود طبق اصول، تشخیص می‌دهیم «من هو المدعی و من هو المنکر»؟ «یقدّم قول المنکر مع الحلف» و اگر دست ما باز نبود، می‌شود راه تداعی و راه تحالف بسته که نیست. بنابراین یک مقدار بین مرحوم صاحب جواهر و مرحوم شهید ثانی و اینها اختلاف نظر است. حالا چون روز چهارشنبه است و معمولاً روزهای چهارشنبه یک مقدار بحث اخلاقی می‌شد.

این بیان نورانی پیغمبر (صلی الله علیه و آله و سلم) که فرمود: «أَعَدِّي غَدُوكَ نَفْسَكَ الْيَوْمَ بَيْنَ جَنَّتِكَ» [6] تمام تلاش و کوشش دشمن این است که ما را به بردگی بگیرد و از ما سواری می‌خواهد. بارها به عرضتان رسید این آیه سوره مبارکه «اسراء» [7] که سوگند رسمی، اصرار رسمی ابلیس با آن همه قدرتی که داشت، به هر حال شش هزار سال کسی عبادت کند و معلوم نیست که طبق بیان نورانی حضرت امیر (سلام الله علیه) «نَا يُذَرَى أَمْ مِنْ سِنِي الدُّنْيَا أَمْ مِنْ سِنِي الْآخِرَةِ» [8] معلوم نیست شش هزار سال دنیا که سالی 365 روز است یا شش هزار سال دنیا که «إِنْ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ» [9] أو «خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» [10] یک چنین موجودی را نمونه نداریم که رنج شش هزار ساله خود را یکجا آتش بزند. شیطان با سوگند گفت من احتناک می‌کنم: «لَأَحْتَنُكَ دُرَّتَهُ» [11] «إِحْتَنُكَ» باب افتعال، «احتناک الفرس»؛ یعنی حنک و تحت حنک همه در اختیار من است. این سوارکارها را دیدید که سوار اسب هستند چگونه این اسب بیچاره را می‌دوانند؟ برای این است که آن اسب را احتناک کردند، دهنه‌ی اسب، افسار اسب در اختیار این سوارکار است. شیطان گفت من سواری می‌خواهم و تا او برده نکند سواری نمی‌گیرد. سخن در این نیست که فقط ببرد جهنم. خطر این عداوت این است که عوض و معوض هر دو را می‌گیرد. یک وقت است انسان با «الله» معامله می‌کند، فرمود خوشا به حال شما! «فَاسْتَشِيرُوا بَيْنَكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ» [12] این بیعت را بیعت گفتند، چون آدم بیع می‌کند. چرا «فَاسْتَشِيرُوا بَيْنَكُمْ الَّذِي بَايَعْتُمْ بِهِ»؟ برای اینکه خدا عوض و معوض هر دو را به شما می‌دهد، این‌طور نیست که وقتی چیزی را به خدا فروختید و بیع کردید خدا ننگه دارد؛ این جان را تکمیل می‌کند، منزّه می‌کند، مطهر می‌کند، مطیب می‌کند و تحویل می‌دهد؛ عوض و معوض هر دو را به ما می‌دهد. اما ابلیس عوض و معوض هر دو را می‌گیرد. وقتی احتناک می‌خواهد بکند؛ یعنی به تبع او باید باشیم. لذا حضرت فرمود: «أَعَدِّي غَدُوكَ نَفْسَكَ الْيَوْمَ بَيْنَ جَنَّتِكَ»؛ لذا آدم هر حرفی می‌زند یا هر کاری می‌کند، قبل یا بعد آن استغفاری، پیش خودش دو رکعت نمازی که اینهایی که من گفتم چیست! یک وقتی آدم چهارتا حرف می‌زند یا چهارتا می‌خندد یا چهارتا را می‌خنداند، اینها بیرون دروازه جان اوست، اینها جزء فلتاتی است که اگر هم - خدای ناکرده - مشکل باشد، جزء لَمَم است. فرمود: «إِنْ تَجَنَّبُوا كِبَائِرَ مَا تُثْبِتُونَ عَنْهُ تُكَفِّرْ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ» [13] و مؤمنان کسانی‌اند که از لغو و زشتی پرهیز دارند «إِلَّا اللَّمَمَ» [14] «لَمَم»؛ یعنی همین جزئیات. اما یک وقتی - خدای ناکرده - او به درون می‌آید،

انسان کینه کسی را در دل می‌گیرد یا تصمیم می‌گیرد مسیر خود را عوض کند یا تصمیم می‌گیرد موضع خود را عوض کند، این باید خیلی حساب شده باشد! و او تا ما را برده نکند رها نمی‌کند و خواب و بیداری هم ندارد؛ در بیداری ما هم هست و در خواب ما هم هست. در خواب گاهی آدم دارد یک خواب خوبی می‌بیند، باز دخالت می‌کند و اوضاع را بهم می‌زند؛ در خواب هم هست! و اگر کسی از او نجات پیدا کند خیلی راحت می‌شود. گاهی انسان در جنگ پیروز می‌شود، گاهی شکست می‌خورد و گاهی اسیر می‌شود، در جنگ خارج این‌طور است؛ بزرگان اخلاق گفتند در جنگ درون هم همین‌طور است. ما در جنگ بیرون گاهی شهید داریم، گاهی اسیر داریم، گاهی فاتح؛ جنگ درون هم همین‌طور است. آن بزرگان فنّ اخلاف می‌گویند گاهی انسان در مجاهده‌ی با نفس شهید می‌شود. اینکه در روایات ما دارد که «مَنْ مَاتَ عَلَى خُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً» [15] همین است؛ یعنی این شخص تا آخرین لحظه عمر، ارادت خود را نسبت به اهل بیت کم نکرد. چرا دارد اگر کسی در رختخواب خود محب اهل بیت باشد «مات شهیداً»؟ برای اینکه در میدان جهاد اکبر مُرد؛ چهارتا تیر خورد چهارتا گناه کرد، چهارتا تیر زد چهارتا توبه کرد و بعد مُرد؛ این کسی که در میدان جهاد اکبر می‌میرد «مات شهیداً»؛ چون تسلیم نشد. کم نیست این روایتی که دارد که «مَنْ مَاتَ عَلَى خُبَّ آلِ مُحَمَّدٍ مَاتَ شَهِيداً» شهید میدان جهاد اکبر، نه شهید میدان جهاد اصغر. یک وقت است که اسیر می‌گیرد و شیطان را به بند می‌کشد؛ یک وقتی - خدای ناکرده - اسیر می‌شود. این همان بیان نورانی حضرت امیر است که فرمود: «وَعَمَّ مِنْ غُلٍّ أَسِيرٌ تَخْتَلُّهُ هَوَى أَمِيرٍ» [16] این مراقبت‌ها برای همین است که امیدواریم خدای سبحان همه ما را در سایه لطف ولیّ خود حفظ کند.

-
- [1] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلّی، ج 2، ص 243.
 - [2] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ الحر العاملی، ج 26، ص 28، ابواب موانع الارث من الکفر والقتل والزّق، باب 6، حدیث 5، ط آل البیت.
 - [3] جواهر الکلام، الشیخ محمد حسن النجفی، ج 30، ص 88.
 - [4] من لا یحضره الفقیه، الشیخ الصدوق، ج 4، ص 332.
 - [5] الاستبصار، شیخ الطائفه، ج 3، ص 333.
 - [6] عدة الداعی و نجاح الساعی، ابن فهد الحلّی، ص 314.
 - [7] اسراء/سوره 17، آیه 62.
 - [8] شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 13، ص 133.
 - [9] حج/سوره 22، آیه 47.
 - [10] معارج/سوره 70، آیه 4.
 - [11] اسراء/سوره 17، آیه 62.
 - [12] توبه/سوره 9، آیه 111.
 - [13] نساء/سوره 4، آیه 31.
 - [14] نجم/سوره 53، آیه 32.
 - [15] جامع الأخبار (لشعیری)، محمد الشعیری، ص 166.
 - [16] شرح نهج البلاغة، ابن ابی الحدید، ج 19، ص 31.